بررسی جایگاه زنان در امثال و حکم فارسی با رویکرد جامعه شناسی

دکتر رضا فرصتی جویباری[1]

مینا نبئی[2]

چکیده

زنان همواره یا موضوع داغ جریانهای تندروی فمینیستی روشنفکران در سده کنونی بوده اند؛ یا در جایگاه مادری مهربان و همسری فداکار ایستاده اند؛ و هرگز پژوهشی تمام نما از حقایق نهفته در تجربیات، دردها،تلخ کامی‌های آنها، کنش‌های درست و نادرست زنانه و واکنش‌های روا و ناروای مردانه، ستم دیدگی‌ها و تبعیض‌های جنسیتی میان آنها با مردان، صورت نپذیرفته است. این پژوهش برآن است، تا جایگاه زن را در فرهنگ پارسی و در آیینه امثال و حکم – که عصاره فرهنگ توده، باورها، پندار، گفتار و کردار مردمان هر سرزمین است – در یک نگاه تحلیلی و انتقادی با رویکرد جامعه شناسی بی هیچ تعصب و گرایشی بررسی نماید.

کلید واژه: فرهنگ توده، فرهنگ عامه، فولکلور، امثال و حکم، زن

---

۱ – استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قائم شهر

۲ – دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور مرکز

مقدمه

ادبیات هر سرزمینی، برداشت زیباشناسانه و هنرمندانه از فرهنگ و تاریخ آن مرز و بوم ودر شمار مهم ترین اسناد تاریخی آن قوم است؛ و ساحتی بسیار گسترده دارد. علم ادبیات با علوم انسانی و اجتماعی پیوند دارد؛ و بخشی از برساخته‌های ذهنی انسان را مطالعه می‌کند. انسانی که زاده اجتماع خویش و جبر حاکم برآن است؛ از این رو، ادبیات هر سرزمینی بی آنکه به بسترهای اجتماعی آن پرداخته شود، قابل پژوهش نیست.

با تأملی بر روانشناسی "فروید"در می‌یابیم، که بسیاری از رفتارهای ما ریشه در اراده آزاد یا اختیار تام ندارد؛ و فضا و رویدادهای پیرامون هر انسانی از بدو تولد تا مرگ، مهم ترین سبب کنش‌ها و واکنش‌های رفتاری وی در زندگی است. فرهنگ توده، همتای واژه فولکلور انگلیسی برخاسته از دو بخش "Folk" به معنای ۱- قوم، مردمان ۲- قومی، مردمی، محلی، توده‌ای ۳- مردم، جماعی، همگان و "Lore" به معنای دانش (به ویژه در زمینه‌های خاص یا گروه خاص)، دانش مردمی یا سنتی، دانش دهان به دهان و فوت و فن (آریان پورکاشانی و دلگشایی، ۱۳۸۳: ٥٧٤ و ٨٥٠) در جایگاه یکی از اصلی ترین جولانگاه‌های یک پژوهش ادبی وجامعه شناسی دارای اهمیت است؛و چرایی این امر از آنجاست، که فرهنگ یا ادبیات توده هیچ گاه جدی گرفته نشده است؛ از این رو هماره از آزادی بیشتر نسبت به ادبیات رسمی برخوردار بوده و شرایط زمان به صورت بهتری در آن تجلی یافته است."فولکلور"هر ملت یا "فرهنگ مردم" چه از جنبه علمی و چه از لحاظ اجتماعی برای خود آن ملت و برای مردم سراسر جهان دارای ارزش و اهمیت است.» (انجوی شیرازی وطریقیان، ۱۳۷۱: ۱)باورها، آداب و رسوم، امثال و حکم، متل ها، ترانه‌های محلی و تصنیف ها، سرودهای مذهبی و لالایی ها، افسانه‌ها و اساطیر، جشن‌ها و سوگواری ها، طب

عامیانه و خرافات، پیشــگویی و تفأل، ســحر و جادو و چیســتان و نمایشنامه همگی نمودهایی از فرهنگ توده هستند.

«امثــال و حکم – که بخش عمده از ادب عامه اســت؛ و از قدیــم الایام از طریق شــفاهی در ادب مکتوب آمده است، دامنه وسیع دارد.» (پرتوی آملی، ۱۳۷٤: ۱۱) این جمله‌های کوتاه منظوم یا منثور در عین ایجاز، معانی ژرفی در بر دارند؛ و از سالخورده ترین شاخه‌های پربار درخت تناور ادب و مانند شعر از عوامل بقای واژگان کهن در زبان هســتند؛ و بی گمان در جایگاه موجزترین و سرراست ترین راه پیمودن فرهنگ توده هر آب و خاک هماره از ارزش و اعتبار ویژه‌ای برخوردار بوده اند.«انســان پیش از آنکه شــعر بگوید؛ و قبل از آن که خط بنویسد، اختراع امثال نموده و در محاورات خود به کار برده است.» (بهمنیار،۱۳٦۱: ۱۱)

امثال و حکم از آبشخورهای گوناگونی سرچشمه می‌گیرند. برخی از حکایات، اســطوره‌ها و افســانه‌های ملی، گروهی از رخدادهای تاریخی و شــماری از کتابهای آسمانی وگفتار پیشوایان و بزرگان دین و آیین و فرهنگ وادب ریشه می‌گیرند. گفتنی است، که پیوند ادبیات و امثال و حکم دو سویه است؛ یعنی گاه مثلی از زبان مردم به نثر و شــعر راه یافته و گاه شــعر یا جمله‌ای با زیبایی و ایجاز ویژه خود توانسته است بر زبان مردم جاری شود، سینه به سینه برود؛ و مثل شود.

این پژوهش بر مبنای ده کتاب امثال و حکم فارســی افزون بر کتاب‌ها و مقاله‌های مرتبط با موضوع جستار چون دیوان‌های شعر شاعران صورت پذیرفته است؛ و تلاش برآن شــده اســت، که بی هیچ پیش داوری، تندروی و گرایش امثالی که سویه گیری جنســیتی داشــتند؛ و آماجگاه آن زنان بــوده اند؛ مورد تحلیل و بررســی قرار گیرد. هرجا که بایســته بوده اســت، نویســنده به فراخور و نیاز متن از امثال به پیشــینه‌ها و سرچشمه‌های فرهنگی و دینی آنها گریزی زده است.

زن، هم ریشه بازندگی و زایندگی

واژه زن در لغت نامه دهخدا «از ریشـــه پهلوی "ژن" اســـت؛ و با ژینای یونانی از یک اصل می‌باشد؛ و در اوستا "جنی" بوده است.» (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۲۹۳٤/۹)و گمان می‌رود با واژگانی چون "ژی" – که صورتی از "زی" و "جی" به معنای جان و زندگی اســـت–"زه" به معنای زادن«چنانکه گویند درد زه، یعنـــی درد زادن» (همان: ۱۳۰۲٤) "زهو" صفت نســـبی و صورتـــی دیگر از "زاهو" و "زائو" برســـاخته از دو بخش "زه": زادن + "و": دارا و صاحب ؛ و همچنین با "زهی" به معنای زاینده،از یک ریشه باشد؛ و شـــاهد این مدعا آن که واژه "ژن" گاهی به صورت "ژه" نیز در برخی متون مشاهده شده است. و زن همواره در بسیاری از فرهنگ‌ها مظهر و نماد زایش است. «.... "آدم" در زبان عبری به معنای خاک اســـت؛ اما "حوا" من گمان می‌کنم از ریشـــه "حی" و به معنای بســـیار زاینده، همیشه زنده و جاویدان باشـــد...» (شمیسا، ۱۳۷٦: ۵۵) براساس دیکشنری آکسفورد لاتین، زن، در زبان لاتین– که ریشه همه زبان‌های اروپایی است– همتای واژه"femina" اســـت؛ و در برابر واژه"vir" قرار می‌گیرد. (مروود،۱۹۹۷:۱۰٤و ۲۸۵) ازاین ریشـــه،واژه "virus " را داریم، که شـــاید دارای پیوندی با ریشه واژه مرد باشـــد، که در پارســـی باستان " مرتن "بوده است؛ و با جســـتار بیشتربتوان به باورهای مشترک در زبان شناسی ملل دست یافت.

زنان در امثال و حکم

امثال از نظر موضوع، گوناگونی فراوان دارند؛ و کم تر موضوعی را می‌توان یافت، که دســـت کم چند مثل منظوم یا منثور درباره آن وجود نداشـــته باشـــد. از آنجا که به پندار نویســـنده امثال منبع در خور اعتمادی در پژوهشهای میان رشته‌ای ادبی– جامعه شـــناختی اســـت، این جســـتار با تعریف زنان خوب و زنان بد از دیدگاه شـــاعران و

نویسندگان نامدار و متقدم جامعه ایرانی–که بیشتر مردان بوده‌اند؛ و شاید یک از هزار آنها زن باشد – آغاز می‌گردد.

زنان خوب

با درنگی بر توصیفات این شـــاعران ســـنتی، زن خوب چیزی نیست جز توصیف ســـعدی شـــیرازی و همان مفهوم آشـــنای «زن خوب و فرمانبر و پارسا» که به کیمیای وجـــودش «کند مـــرد درویش را پادشـــا». در امثال ایرانی، زن خوب زنی بوده اســـت فرمانبردار و طاعت دوســـت، پارســـا و پرهیزگار، فریادرس از درد و غمگسار، زیبا و آراســـته، پوشیده و مستور، خوش منش و باب دل شوهر، زاینده و آرامش بخش. زنی که جوان باشـــد؛ نازک و نغز و دلســـتان باشد؛ شـــوی همواره از او خندان باشد؛ بر بام گذر نکند؛ خانه نشین باشد؛ از دست همسر خود سرکه را چون حلوا بخورد؛ پاکدامن و کدبانو باشـــد؛ کوتاه زبان باشـــد؛ و بر زنان خوبروی مستور نیز مژده می‌دهند که در بهشت دیدار شوی برآنان خود بهشتی دیگر است؛یعنی در یک نگاه ابزاری، زن خوب آن بوده که در خدمت آســـایش و نیازهای مردش باشـــد؛وهرگز به گونه‌ای مســـتقل با ارزشهای خود دیده نمی‌شده است.

– مردی که زن ندارد، یک پیرهن ندارد. (انوری، ١٣٨٤: ٩٩١/٢)

– آستر رویه را نگه می‌دارد؛ و زن شوهر را (حیدری ابهری، ۱۳۹۰: ۳۱)

– از حمام می‌آیی برو خانه شوهر. از جامه شویی خانه مادر (دهخدا،۱۳۸۳: ۹۲۳/۲)

– زن پارسا را نکوتر هنر نبـــاید که بر بام یابد گذر (فردوسی) (جمالزاده،۱۳۵۷:۳۱)

–زن خـــوب رخ رامش افزای و بس که زن باشـــد از درد فریاد رس (فردوســـی)(حیدری ابهری،۱۳۹۰:۳۱)

– زن پرهیزکار و طاعت دوست با تو چون مغز باشد اندر پوست (اوحدی،١٣٦٢:٥٢٦)

– بهین زنان در جهان آن بود کزو شوی همواره خندان بود (هبله رودی، ۱۳٦۹:۱۱٤)

– زن که او شاهد و جوان باشد نازک و نغز و دلستان باشد (اوحدی،۱۳٦۲: ۵۵۲)

– چو مستور باشد زن خوبروی به دیدار اودر بهشت است شوی (سعدی) (جمالزاده، ۱۳۵۷:۱۰۹)

– چوحلوا خوردسرکه از دست شوینه حلوا خورد سرکه اندوده روی (سعدی)(همان:۱۰۹)

– خانم آن نیست که جانانه و دلبر باشد خانم آن است که باب دل شوهر باشد (بهار) (انوری،۱۳۸٤:۳۷٦)

زایندگی، پاشنه آشیل زنان

یکی از صفات خوب که در امثال، زن خوب بدان موصوف است، زایندگی است ؛ و از همین رهگذر زنان نابارور را ناتوان، دیوار خانه خرابه، خرج اضافی، بیگانه و... خوانده اند؛و« و زن بسیار زای و زنی که پسر زاید، را جواهر شکم نامیده اند. »(شاملو، ۱۳۷۷: ۳٤۰)

– زن نازا را بکشی، نازاست. (دهخدا، ۱۳۸۳: ۲ /۹۲٦)

– زن تا نزاید، بیگانه است. (هبله رودی، ۱۳٦۹:۱۱۳)

یعنی این زایندگی، پاشنه آشیل زنان است؛ در زنان بارور همواره تحفه ناتوانی‌های جسمی و روحی وافسردگی‌ها و از دور خارج شدن‌ها و عقب ماندن‌های پیاپی پس از زایمان را به ارمغان دارد، که به استنادامثال « زن تا نزاید، دلبر است. چون بزاید مادر است.» (دهخدا، ۱۳۸۳: ۲/ ۹۲۲)ودر زنان نازا، پتانسیلی است از یک نقطه ضعف بزرگ ودردناک؛اما چون زن نازا از این نظر تفاوتی با مردان ندارد، به سبب

این ناتوانی، توانایی و فرصت آن را می‌یابد، که چونان مردان به رشـــد و پیشـــرفت در امور دیگر دســـت یابد، و چه بســـا گوی سبقت از مردان روزگار خویش برباید. «دلیل این مدعا نیز ظهور گاه و بیگاه زنانی اســـت که در دوران‌های مختلف درخشـــیده اند؛ و اثرات ایشان تا به امروز باقی مانده است.» (شهشهانی، و همکاران، ١٣٧٤: ٥ و٦)

– زن پرهیزگار زاینده مرد را دولتی است پاینده (مکتبی)(دهخدا،۱۳۸۳:۲ /۹۲۱)

– از زنان جهان خوش آینده دوست دارنده است و زاینده (مکتبی)(حیدری ابهری،٣٦:١٣٩٠)

– زنان را همین بس بود یک هنر نشینند و زایند شیران نر(فردوسی)(دهخدا،۱۳۸۳:۲ /۹۲۰)«این بیت نظر هواداران هیتلررا به یاد می‌آورد،که می‌گفتند: زن برای ســـه چیز خلق شده است: برای آشپزی و کلیسا و بچه زاییدن. »(جمالزاده، ۱۳۵۷: ۲۷) واز دید مردان سنتی،زن خجسته نیز زنی بوده که از مادر زاده نشده باشد؛ وشگفت تر آنجا که نفرین بد بر زنان خوب آغاز می‌شده است.

– زکار زن آید همه کاستی خجسته زنی کو زمادر نزاد (فردوسی)(جمالزاده، ۱۳۵۷:۳۰)

– چه خوش گفت شاه جهان کیقباد که نفرین بد بر زن نیک باد (سعدی)(حجازی،۱۳۸۵:۳۰)

– نـــه تنهـــا نامـــراد آن دلشـــکـــن باد کـــه نفرین خـــدا بر هـــر چه زن بـــاد (رهی معیری) (جمالزاده،١٣٥٧:٦١)

زن بد

از آنچه در نقل و قول شـــاعران پیشـــین در امثال ادارک می‌شـــود، زن ها، خوبشان هم بد و ناپاک است، حتی اگر از آسمان نزول کرده باشد، تا چه رسد به بدشان و زن خوب در جهان نادر اســـت؛ و امنیتی برای مردان از بدی زنان وجود ندارد؛ وای به آن روزی که زن، زشت و شلخته، نانجیب و ناپارسا، بد و خودنما، سلیطه و بی عار باشد، رخ نپوشـــد؛ خانه نشین نباشـــد؛ و راه بازار پیش گیرد؛ و شوخ باشد که هر ناروایی بر

وی روا می‌شود.

- با آفتابه زن نباید طهارت گرفت. (انوری،۱۳۸٤: ۱٤۳)
- شوی زن زشت رو، نابینا به (سعدی)(دهخدا،۲:۱۳۸۳ /۱۰۵۳)
- زن سلیطه، سگ بی قلاده است (هبله رودی، ۱۲۷:۱۳٦۹)
- روزی گربه دست زن شلخته است. (انوری،۱۳۸٤: ۵۸۱)
- زنو اگه تو شیشه هم بکنی نم خودشو پس می‌ده(شهری، ۱۳۸٤:۳۵٦)
- از بدی‌های زن مشو ایمن گرچه از آســـمان نزول کند (سنایی) (حجازی،۱۳۸۵: ۳۸)
- زن ناپارسا شکنج دل است زود دفعش بکن که رنج دل است (اوحدی،۱۳٦۲: ۵۲٦)
- زن مستور شمع خانه بود زن شوخ آفت زمانه بود (همان:۵۲٦)
- زنهای طهرون چقدر بی عارند دیزی بازاری وسمه می‌گذارند (دهخدا،۲:۱۳۸۳ /۹۲۸)

باری این توضیحات به گونه‌ای است که اگر کسی نداند، بر آن باور می‌شود، که مردها همگی پاک، پارسا، منظم، خوش خلق، نجیب، بی آزار، زیبارو و آراسته بودند؛ و اساســا مرد بدکنش و زشــت رو و... در وجود نیامده و این مرد موجودی شکننده و بی آزار بوده است؛ و زنان موجوداتی ستمکار و بد نهاد و آسیب رسان که سالها پیش نسل هر دو منقرض شده است؛ و "آدمی" و "عالمی" از نو با ویژگی‌های امروزی خلق گشــته اســت؛ اما اگر چنین نبوده و مرد هم انسانی بوده با صفات خوب و بد، چگونه است، که صفات ناپسند بر مردان عیب شمرده نمی‌شده است؟ از این رو گمان می‌رود، که بی سوادی زنان و دانش مردان سبب استفاده ناروا از قلم و معیار تعیین ارزش‌ها و صفات شده است. گروهی بر این باورند، که شاعرانی چون فردوسی و نظامی و...آنجا کهــاز زن، بدگویی می‌کنند، زن خاصــی یا زنی با صفات خاص را در نظر دارند؛ مثلا "ســودابه" در شاهنامه ؛ ولی آیا شاعری با توانمندی فردوسی، لنگ واژه و وزن و قافیه

بوده که نتوانسته است آن زن خاص را با صفاتی چون "بد"، "بدنهاد"، "بد کنش"جدا سازد،که بیت زیرفراگیری همگانی و توهین برای جنس زن نداشته باشد؟

زن و اژدها هر دو در خاک به جهان پاک از این هر دو ناپاک به (دهخدا،۲:۱۳۸۳/۹۲۷)

به راستی که گاه «تبعیضات علیه زن بی شباهت به تبعیض نژادی نیست....[و] بررسی و سنجش تفاوت‌های زن و مرد در یک خلأ فرهنگی– اجتماعی بی اساس است؛ وهر یافته‌ای محکوم به غرض و نقض قضاوت صحیح خواهد بود.»(معانی،۱۳۸۵: ٦ و ۸)

در کتب آسمانی نیز گاه خوب و بد کردن به چشم می‌خورد؛ اما نه با سویه گیری جنسیتی وغرض ورزیهای انسانی. خداوند دانا و کاردان در قرآن کریم زنان را با توانایی‌ها و ویژگیهایی برابر با مردان یاد می‌کند؛ وآنان را چون مردان در دو گروه خوب و بد وصالح و ناصالح قرار می‌دهد.قرآن همه چیز را برای نوع انسان در نظر می‌گیرد؛ و امتیازی برای یک جنسیت خاص قائل نمی‌شود؛ مگر آنجایی که پای ارزش‌های دیگری به میان می‌آید: «ای مردم، ما شما را از نری و ماده‌ای بیافریدیم؛ و شما را جماعتها و قبیله‌ها کردیم، تا یکدیگر را بشناسید. هر آینه گرامی ترین شما نزد خدا، پرهیزکارترین شماست. خدا دانا و کاردان است.» (حجرات/ ۱۱۳)

درمفاهیم زرتشتی و درکتاب اوستا نیز همچون قرآن و مضامین اسلامی، زن دارای مقام ارجمندی بوده، محور خانواده است. نام او همیشه در ردیف نام مرد است؛ و در همه کارها و تکالیف دینی با مرد برابر است. حتی در صورتی که موبد حاضر نشود، ممکن است زن به مقام قضا برسد؛ و نیز در تاریخ ایران زمین شاهد به پادشاهی رسیدن زنانی چون همای و پوراندخت وآذرمیدخت بوده ایم. از هفت امشاسپندان (ملائکه مقرب)، سه تن زن هستند. «در اوستا همیشه زن با مرد همراه است. اگر عمل یا روش اندیشه‌ای برای مرد خوب است برای زن هم خوب در نظر گرفته شده است و اگر روش و عملی برای مرد بد و ناشایست است، برای زن نیز این

گونه اســـت. زن در اوستا آزاد است؛ وحق انتخاب دارد. موجودی چشم وگوش بسته نیســـت،که تحت اراده دیگران باشد. زن در اوســـتا چون مرد متکی بر تدبیر و اندیشه خود است.»(یزدانی،۱۳۸۲: ٤۲ و ٤۳)

توصیه‌های مردان به یکدیگر درباره زنان

شاعران و نویسندگان متقدم ایرانی–که بسیاری از امثال و حکم پارسی در نظم و نثر آنها به کار رفته اســـت – چونان دیگر افراد بشـــر برای انتقال تجربیات به همنوعان خود پندهایی داده اند؛ که برخی از آنها در پی خواهد آمد.

۱- تنبیه و کتک زدن و مستوجب مرگ دانستن

از آنچـــه پیش تر در ســـخن آمـــد و در پی خواهد آمد، چنین ادراک می‌شـــود، که زنان جامعه مردســـالار ایرانی چنان تابع و تحت سیطره مردان بوده اند؛ و بی استقلال می‌زیسته اند، که اختیار زن چه در خانه پدری و چه در خانه شوهر به گونه‌ای محدود بوده که مرد خود را صاحب اختیار همســـر می‌دانسته، بر آن باور بوده است، که چون کالایی خریداری شـــده هر بلایی می‌تواند بر ســـر او بیاورد. این احســـاس مالکیت در سخنان مردان که کتک زدن و لایق مرگ دانستن را پادافره اشتباهات زنانه خوانده اند، آشکارا به چشم می‌خورد.

– زبیگانگان چشم زن دور باد چو بیرون شد از خانه در گور باد (سعدی)(حجازی،۱۳۵۸:۷۷)

– مزن زن را ولی چون برستیزد چنانش زن که هرگز برنخیزد (نظامی)(جمالزاده،۱۳۵۷:۵۳)

– زن چو بیرون رود بزن سختش خود نمایی کند بکن رختش

ورکند سرکشی هلاکش کن آب رخ می‌برد به خاکش کن

زن چو خامی کند بجوشانش رخ نپوشد کفن بپوشانش (اوحدی،۱۳٦۲: ٥۲٦)

– چه خوش گفت جمشید بارای زن که یا پرده یا گور به جای زن (نظامی، ۱۳٦۲: ۲۹۰/۳)

۲– دوری از زنان و ازدواج نکردن

گمان می‌رود خشـــونت‌های ناروا در حق زنـــان، رفته رفته آنان را دچار دلزدگی و دلســـردی از زندگی زناشویی و مستعد سرکشی و تلافی میکرده که کمتر واکنش آنها تلخ رویی، تندخویی، نارضایتی و نالیدن از زندگی بوده اســـت؛و این آسیب اجتماعی نـــه تنها گریبان زنان را می‌گرفت، مردان را نیز بی بهره نمی‌گذاشـــت. پند به دوری از زنان و زندگی در تجرد، بی تردید بازتاب همین امر بوده اســـت؛ اما صرفنظر از اغراق یک ســـویه موجود در امثال و واکنش‌های نادرست، غیر منطقی و تحت فشار زنانه که در دوری جســـتن‌های مردانه بی تأثیر نبوده است، نوعی تن آسانی،تن پروری و بی تعهدی در این دسته از امثال ادراک می‌گردد،که از همان گونه تن پروری هایی است، کـــه مردان زنان را بـــه آن متهم وخود را از آن مبرا می‌دانســـتند؛در جایگاه خود بدان پرداخته خواهد شد.

– زن نداری غم نداری (شکورزاده بلوری، ۱۳۸۰: ۱۷)

– نه پیررا به خر خریدن خوبست؛ نه جوان را به زن گرفتن (حیدری ابهری،۳۷:۱۳۹۰)

–ای گرفتار و پای بند عیال دگر آسودگی مبند خیال (سعدی)(دهخدا،۱:۳۲۹/۱۳۸۳)

زن کنی خانه باید و پس کار بعد آن بنده و ضیاع و عقار (اوحدی،۱۳٦۲: ۵۲۵)

– زر و زن نیست الا مایه غمبه جا بگذار چون عیسای مریم!(شبستری، ۱۳٦۸: ۱۰٦)

– چو عیسی گر توانی خفت بی جفت مده نقد تجرد را زکف مفت (جامی)(حجازی،۱۳۸۵: ۸۲)

– کی گفته بود که زن کنی حسن جان خود را اسیر غم کنی حسن جان (انوری،۱۳۸٤: ۹۰۰/۲)

۳- بی توجهی به زنان و نادیده گرفتن نیازهای آنان

زن و مــرد هر دو نیازمند عواطف انســانی هســتند؛ودر تکمیــل نیازهایی روحی وجســمی یکدیگر آفریـــده شــده اند؛ اما متقدمان ادب فارسی در حالی که زن را به واســطه نیازهایش- به ویژه نیازهای جنســی- سرکوبمی نمودند؛ارضای این نیاز را به زیاده روی و افزون خواهی برمردان نا روا نمی‌دانســتند؛ و ابراز آن از ســوی زنان را تعبیر به "آز" می‌نمودند. درحالی که اســلام نیاز جنســی را نیازی ارزشمند و متعلق به هــر دو جنــس می‌داند؛ و از آن به صورت یک فرآیند دارای چارچوب یاد می‌کند، که کاســتی در هر ســوی این پیوند موجب ناآرامی و تنش‌های روحی و جسمی خواهد شد؛ و در اصل نیازمندی دو جنس به یکدیگر، تردیدی نیست؛ و هر چند زنان دارای شرم ذاتی هســتند، تفاوتی در شدت یا ضعف نیازمندی یکی نسبت به دیگری وجود ندارد؛ و در دین اســلام به پاسخگویی مناســب به این نیاز، در هر دو جنس پافشاری شده است. امام رضا(ع): زن همان توقع را از تو دارد که تو از او داری.(بصیری، محمد حسین زاده، ۱۳۸۸: ١٤)

- زن خود بوسیدن، پنبه خاییدن است. (هبله رودی، ۱۱۲:۱۳٦۹)

- بــلای زن در آن باشــد کــه گویــی تــو چــون خور روشــنی چــون مه نکوی یاســعد گرگانی(دهخدا،۱۳۸۳: ٤٥٩/١)

- کــه مــرد از بــرای زنان اســت و زن فــزون تر ز مردش بود خواســتن؟ (فردوســی) (حجازی،۱۳۸۵: ۱۰۵)

- چه نیکو گفت موبد پیش هوشــنگ زنان را آز بیش از شــرم و فرهنگ (اسعدگرگانی) ((جمالزاده،۱۳۵۷: ۷۷)

- زن کــز بــر مــرد بی رضــا برخیــزد بس فتنــه و جنگ از آن ســرا بر خیزد(ســعدی) (جمالزاده،۱۳۵۷: ۸۸)

– به شـــهوت زن از مرد باشـــد فزون چو کم شهوتی، می‌کند قصد خون؟ (جعفری، ۱۳۸۲: ۵۱)

گاه نیـــز بی مهری مـــردان فراتر رفته، یکدیگـــر را به نوخواهی و نوگرایـــی و تجدید فراش می‌خواندند:

– تو زن نو کن‌ای خواجه هر نو بهار که تقویم پارینه ناید به کار (سعدی) (حجازی،۱۳۸۵: ۱۰٦)

– بند یک ماده مشـــو تا بتوانی چو خروس تو بوی تا جور و پیشـــرو تا جوران (ســـنایی) (همان:۱۰٦)

اما بی تردید درباره شدت خواست و حریص گشتن زنان در مسائل جنسی، چرایی دیگری نیز افزون بر مبالغه در توصیفات و بی توجهی‌های مردانه وجود داشـــته است، که بعد جامعه شناسی دارد. جمـــــالزاده می گوید: «امرد بازی که در یونان قدیم حتی در نزد ســـقراط و افلاطون هم مردود نبـــود، می‌گویند از طرف هیاطله به ایران آمد؛ و قرنها بلای مبرمی بود به خصوص که پرده نشـــینی زنان هم آن را رایج تر می‌ساخت. در شاهنامه از قول رستم به اسفندیار می‌خوانیم که:

هزارانت ریدک دهم نوش لب بوندت پرستنده در روز و شب

و در کتابهـــای لغت کلمه "ریـــدک" به معنی غلام و امرد بوده اســـت. (جمالزاده، ۱۳۵۷: ۸٦) قصه محمود و ایاز نیز «چنان که افتد و دانی» در همین شمار بوده است.

– ای که نصیحتم کنی کز پی او دگر مرودر نظر سبکتکین ترک ایاز می‌کنی(سعدی،٦٤٤:۱۳٦۲)

اوحدی، شـــاعر نامدار ایرانی، با تمام زن ستیزی اش، خطاب به مردانی که با زنان یا مردان دیگر در معاشـــرت و با زن خـــود در حذرند؛ ودر حق وی چنان می‌کنند، از این عمل به "زشـــت کاری" یاد می‌کند؛ و آن را از مردانگی و انصاف به دور می‌داند؛

و می‌گوید:

- زن کنـــی؟ داد زن بیـــاید داد   دل در افـــتاد تن بـــایـد داد

بوده خاتون به انتظـــارش روز   او بخـــفته به خستگی چون یوز

-پیـش خـاتون جـز آب و نـان نبـود   وآنـــچه اصل است در میان نبود

کـــد خدایی چـــنین به سر نرود   زن از این خانه چون به در نرود؟

در ســـفر خواجه بی غلامی نیست   بی می‌و نقل و کاس جامی نیست

(اوحدی، ۱۳٦۲:۵۲۵)

-زن چو داری نـرو پی زن غیـــر   چـــون روی در زنت نماند خیر

(اوحدی)(دهخدا،۱۳۸۳:۲/۹۲۳)

۴- خط و سواد نیاموختن به زنان

گاهی سرچشمه امثال، احادیث است. حدیث «زنان را بر غرفه‌ها اسکان ندهید؛ و نوشتن به آنها نیاموزید. به آنها ریسندگی و سوره نور آموزش دهید.» منسوب به پیامبر اکرم(ص) اســـت؛ اما بسیار دور از ذهن است، که پیامبری که در آن عصر جاهلیت در برابر ستم دو چندان به دختـران و زنده به گـور کردن آنها استـوار می‌ایستـد؛ودختر خود را آنچنـان گرامیمی دارد - با هر شـــأن نزولی- صادر کننده چنین حکمی باشـــد. این حدیث - چه جعلی چه حقیقی- سده‌ها دست آویزی بوده است،تا جهل و نادانی که علت العلل بیشتر دردهاست بر زنان تحمیل شود.

- دختر چو به دست گرفت خامه   ارســـال کـند جـــواب نـــامه

آن نامـه نشان روســـیاهی است   نامش چو نوشته شد گواهی است

(نظامی)(حجازی،۱۳۸۵: ۸۰)

- هر آنکس که شهنامه خوانی کند   اگر زن بود پهلوانی کند

(جمالزاده،۱۳۵۷: ۴۰)

– چرخ زن را خدای کرد بحل　　قلـــم و لوح گو به مرد بهل

زن چـــو خطاط شد بگیرد هم　　همچو بلقیس عرش را به قلم

کاغـــذ او کـــفن دواتش گـــور　　بس بود گر کند به دانش زور

(اوحدی، ۱۳٦۲:٥۲٦)

این ابیات یاد آور ســتم هایی اســت که ســفید پوستان در حق ســیاه پوستان روا می‌داشتند؛ و« این طور استدلال می‌شد، که سیاه پوستان ظرفیت آموختن علم و دانش را ندارند... ؛ ولی در عین حال اگر سیاه پوستی در خفا به فراگیری علم می‌پرداخت، شدیدا" تنبیه می‌شد. » (معانی،۱۳۸۵: ٦)

۵- مشورت نکردن با زنان و فرمان نبردن از آنها به سبب ناقص العقلی و بی دانشی:

زنـــان از آنجا که در اثر ســد تعصبات مردانه از دانـــش کافی برخوردار نبوده اند؛ و در نتیجـــهٔ محـــرومیت‌هـــا و محـــدودیت‌های اجتمـــاعـــی، در منصب تصمیم گیری نمی‌نشستنـــد، به سبـــب عقب ماندگی‌های تحمیلی از رشد فکری و عقلانی بر خوردار نبوده اند؛و در مواجهه با مســـایل اجتماعی تجربه کافی نداشتند؛ و رفتارهای نپخته از خود بروز می‌دادند؛ از این رو به ناقص العقلی متهم ونکوهش قرار می‌شدند.

–زن یک تخته اش کمه.(حجازی،۱۳۸۵: ٤۱)

– برکنده به آن ریش که در دست زنان است.　(حیدری ابهری،٤۰٤:۱۳۹۰)

– مشورت با زنان تباه است؛ و سخاوت با مفسدان گناه.(سعدی، ۱۳٦۲: ۱۸۰)

– روا باشـــد که از پس شـــیر و اژدها فرا شـــوید؛ و از پس زنان مشـــوید. (کیمیای سعادت) (دهخدا،۱۳۸۳: ۸۷٤/۲)

– راز دل به زن مگو، با نوکیسه معامله نکن، با آدم کم عقل رفیق نشو.

(ذوالفقاری،۱۳۸۵: ٥۳٥)

– چه آموزم اندر شبستان شاه به دانش زنان کی نمایند راه (فردوسی)
(حجازی،۱۳۸۵: ۷۹)

– به کاری مکن نیز فرمان زن که هرگز نبینی زنی رایزن (فردوسی)
(دهخدا،۱۳۸۳: ۱۹۷۱/٤)

حضرت علی (ع) در نهج البلاغه در خطبه ۸۰ چنین می‌گوید: «معاشـــر الناس، ان النساء نواقص الایمان، نواقص الحظوظ، نواقص العقول،... » (دشتی، ۱۳۸۸: ۹۰ و ۹۱) هرچند در تفاسیر" نواقص" معنای دیگریدارد؛ اما در پروسه ترفندهای مردانه مصادره به مطلوب شده است.

– زنان چون ناقصان عقل و دین اند چرا مـــردان ره آنـــان گـزینند
(ناصرخسرو) (دهخدا،۲:۱۳۸۳/۹۲٦)

– زن چه باشد ناقصی در عقل و دین هیچ ناقص نیست در عالم چنین
(جامی) (حجازی،۱۳۸۵: ٤۱)

«حدیث "شـــاوروهن و خالفوهن" که از حضرت رسول اکرم(ص) روایت شده،... [نیز] نتیجه بررســـی درستی و نادرســـتی این روایت‌ها نشان می‌دهد، که این احادیث، دست کم در منابع شیعی، از سندی معتبر برخوردار نیست.» (مهریزی، ۱۳۸۲: ۱۱۳)

– چو کردی مشورت با زن خلاف زن کـــن‌ای نادان
(سنایی)(شکورزاده بلوری، ۱۳۸۰، ۳۹۳)

پیش خود مستشار گردانش لیک کاری نکن به فرمانش
(اوحدی، ۱۳٦۲:۵۲۷)

«گفته اند: (شاوروهن و خالفوهن) [...] و به حقیقت هرچه به مردم رسد از محنت و بلا و هلاک، همه از زنان رسد.» (غزالی، ۱۳٦۱: ۲۸۵)

مولوی گاه تحت تأثیر عرفان ابن عربی و مشارب اسلامی بر خلاف همیشه سخن می‌گوید؛ و به زن به دیده احترام می‌نگرد؛ و حتی او را خالق می‌خواند. «نظامی نیز در هفت پیکر حضور زنان را پررنگ ترسیم می‌کند؛ و در هر یک از حکایات این منظومه نقشی کلیدی برای زنان در نظر می‌گیرد. برای مثال در گنبد چهارم بانوی حصاری دارای چنان مقام والا و باارزشی است که حتی دادن جان نیز بهای وصال او نیست؛ و تنها با کسب معرفت و راهنمایی پیر می‌توان به او رسید.»(دانائیان، ۱۳۸۳ و ۱۳۸٤: ۱۰ و۱۱) نکته اینجاست که شاعرانی چون نظامی و مولوی با زنان خانواده خود بسیار به نیکی و احترام رفتار می‌کرده اند؛ و این دوگانگی شاید چیزی باشد همانند آنچه گاه در این عصر هم با آن برخورد داریم که بسیاری از انسان‌ها رفتار اجتماعی شان کاملا متفاوت از رفتاری است که با نزدیکان و خویشان دارند.

– گفت پیغمبر که زن بر عاقلان　　غالب آید سخت بر صاحبدلان

باز بر زن جاهلان قالب شوند　　زان که ایشان تند و برخیره روند (مولوی)

(حجازی،۱۳۸۵: ۲۱۸)

۶- راز نگفتن با زنان

این موضوع نیز چون برخی موضوعات دیگر که پیش تر در سخن آمد، از مقوله همان دستاویزهایی است، که بر اساس نقلی از بزرگان و پیشوایان دین، نقل مجلس متقدمان بوده است؛ و در یک تقلید صرف شاعر یا نویسنده حتی اگر چنین تجربه‌ای را شخصا نداشته، با کوچکترین ستیزه زناشویی دست به قلم شده و پند نیاکان را برای آیندگان به رشته تحریر درآورده است. «تمام شعرای ما زن را شایسته آنکه محرم باشد، ندانسته اند؛ و در این باب داستانها حکایت کرده اند، که عموما معروف است؛ و خدا می‌داند تا چه درجه مقرون به راستی باشد؛ چنانکه پنداری مردها همه رازدارند.»

(جمالزاده، ۱۳۵۷: ۱۳۱)

در پی، حدیثی از حضرت علی (ع) خواهد آمد، که با خوف و رجا نقل می‌گردد. امید که جعلی باشـــد؛ و پیشـــوا و امام اول شیعیان زن را تا این مرتبه کوچک نشمارده باشـــد، که با احمق و سخن چین برابر باشـــد. ثلاث لایستود عن سر المرأه و النمام و الاحمق. (با سه کس راز نباید گفت: زن، سخن چین و بی خرد.)

– زن دلش تاقچه ندارد. (انوری،۱۳۸٤: ٦٢٠/١)

– زن را محرم رازها نباید دانستن (مرزبان نامه) (حیدری ابهری،٤٠٤:۱۳۹۰)

– زن نخود زیر زبانش نمی‌خیسد. (شکورزاده بلوری،٦١١:١٣٨٠)

– مگو از هیچ نوعی پیش زن راز کـــه زن رازت بگویـــد جمله ســـرباز(عطار)(حیدری ابهری،۳۷۸:۱۳۹۰)

تحقیر و بی ارزش نمودن زنان با صفات انتسابی یا اکتسابی

آنچه مردان قلم به دست ایرانی زنان را بدان محکوم کرده و به سبب آن خط بطلان بر تمامی زحمات آنها کشیده اند، صفاتی چون تندخویی و بدخویی، نادرستی و مکر، محرم اســـرار و راز نبودن، ناقص العقلـــی و، تن پروری، بی وفایی و بی مهری، تحت تأثیر مردان بودن و سست رأیی است.گویی خود یکپارچه حسن بوده اند؛ و هیچ غل و غش و ناخالصی و نقصانی در سراســـر وجود آنها هرگز موجود نبوده اســـت. یک ضرب المثل ایتالیایی در افواه است، که می‌گوید: «اگر زن گناه کرد، شوهرش معصوم نیســـت.»؛ اما هرگز کسی از سنگینی بار مســـئولیت بی مزد و مواجبی که بر دوش زن خانه نشـــین آن زمان بی هیچ رفاه و امکاناتی ســـنگینی می‌کرد، سخن به میان نیاورده اســـت.امروزه هم که بســـیاری ابزارها برای ســـهولت امور اختراع شده، فشاری که به واسطه بارداری، بچه داری، رشد و پرورش، تغذیه و نظافت کودک و امور دیگر خانه

وخانواده بر دوش زنان اســت- چه شــاغل باشــند چه خانه دار- به مراتب بیشتر از همسران آنهاست؛چنان که در افواه و بر زبان مادران ما جاری است:

کار مرد از صبح بود تا شامگاه　　کار زن پایان نگیرد هیچگاه

الف - مکر زنان

از آنجا که زنان ایرانی جز در دوره‌ای محدود پیش از تاریخ، در دیگر روزگاران قدرتی نداشــته اند، تا بتوانند هر کجا که بایســته اســت، اعمال نفوذ کنند؛ و بیشتر در حاشیه بوده اند، همیشه ناچار به چاره اندیشی و ناگزیر از در لفافه سخن گفتن و پیش بینی واکنش‌های مردانه قبل از هر گفتاری و کرداری می‌شده اند؛ و برای اینکه بتوانند دســت کم بخشــی از حرف دل خود را بزنند، می‌بایســت یک اندیشه خام را به هزار شــیوه در ذهن خود می‌پروراندند؛ و هر کلمه را بارها در دهان خود مزه مزه و پس و پیش می‌کردند، تا مبادا به سبب زبردستی مردانه و زیردستی زنانه خطای ناخواسته‌ای از آنان سر زند؛ و شری برانگیزد؛از این رو مکر زنان منفی نبوده است؛ و بیشتر از هر چیز دیگری به جبر، جنبه زیرکی و چاره اندیشــی داشــته و زایش زن فریبکار، فرایند ستم جامعه مرد پرست و مرد محور بوده است؛ اما نگاه یک سویه مردان باسواد قلم به دست همواره زنان بی سواد محروم از دانش خواندن و نوشتن را محکوم کرده است. ناگفته نماند، که در این موضوع نیز به آیه «ان کید کن عظیم» (یوسف|۲۸)- هرچند با شأن نزولی خاص- استناد و تلمیح می‌شود.

- مکر زن ابلیس دید و بر زمین بینی کشید. (ذوالفقاری،۱۳۸۵: ۷۸۳)
- در همه معنی سرشت زنان از حیلت است. (سمک عیار)(شکورزاده بلوری،۱۳۸۰: ۸۹۹)
- درخت مکر زن صد ریشه دارد فلک از مکر زن اندیشه دارد(شهری، ۱۳۸٤:۳۰۳)
- بی وفایی و مکر و کید و غرور اینهمه از خصال زن باشد

مرد اگر چه پلنگ بند کند عاقبت در جوال زن باشد

(عوفی، ۱۳۵۳: ۷۳٤)

-روح را از عرش آرد در حطیم لاجرم کید زنان باشد عظیم

(مولوی)(دهخدا،۲:۱۳۸۳/۹۲۱)

- راست گویند زنان را نگوارد عز بر نیاید کس با مکر زنان هرگز

(منوچهری)(شکورزاده بلوری، ۱۳۸۰: ٤۲۷)

-زن چه دید او را که تند و توسن است گشت گریان گریه خود دام زن است

(مولوی)(شهری، ۱۳۸٤:۳٥٦)

«از خصیصه‌های جامعه پدرسالار، طبعا جنگ پنهان میان زن و مرد است. در ادبیات همه این جوامع، زن غالبا برخوردار از هوشی سرشار برای ویران گری اندیشیده نظام اجتماعی، با کمال خونسردی و حیله گری و نیرنگ سازی است؛ و این تزویر و مکر هوشمندانه، کید نام گرفته است؛ و مرد همواره از انتقام جویی محتمل زن می‌ترسد.»(ستاری، ۱۳۸۰: ۱۰۰)

ب- سست رای و اراده بودن زنان

با آنکه در امثال و حکم پارسی به هزار زبان، زنان به سبب مکر و دستان نکوهش شده اند، شگفتا که آنگاه که این مکاری و دستان از سوی مرد صورت می‌گیرد، محل اشکال نیست؛ و همین زنان بار دیگر از بابت گول خوردن از زبان بازی مردان و لابه پذیری از آنان و شکار مردان شدن سرزنش می‌شوند؛ و هرچند که مردان، این شاه دزدان حرفه ای، قاپ زن را دزدیده اند، نامی از مکر مردانه نیست؛ وهمواره زن بی نوا متهم می‌گردد؛ اما این بار به گناهی دیگر که "سست رایی" نام می‌گیرد،که آنهم به سبب خامی و نداشتن تجربه کافی است،هنوز هم زنانی که حضور کمتری در اجتماع

دارند، با چنین مصائبی دست به گریبانند.

- زنان را گرچه باشد گونه گون کار ز مردان لابه بپـذیرند و گفتار

شــکار مرد باشد زن به هر سان بگیرد مرد او را سخــت آسان

زنان نازک دلــند و سست رایند به هر خوچون برآریشان برآیند

زن ارچه زیرک و هـوشیار باشد زبون مرد خوش گفتـــار باشد

(اسعد گرگانی)(حیدری ابهری،۱۳۹۰:۳۷۸)

ج - تندخویی و بدخویی و بداخلاقی زنان

بارداری‌های پیاپی- گاه از نه ماه پس از شـب زفاف تا میان ســالگی- شــیردهی، ویــار، ضعف و ناتوانی‌های جســمانی و افســردگی پس از بــارداری و زایمان، تعدد فرزندان، بی خوابی و خستگی حاصل از بچه داری که به استناد امثال «سگ بشو مادر نشــو» (ابریشــمی، ۱۳۸۱: ۱۳۱) نبودن هیچ امکان رفاهی و پایان ناپذیری کار منزل و خدمت رسانی به اهل خانه که رفته رفته سبب فرسودگی و لهیدگی نوعروس تر و تازه و پرنشــاط دیروز شده و او را در زیر فشــار کار و زندگی به کلفت بی رنگ و رویی بدل می‌کرد، که نه تنها هیچ دلخوشی و تفریح و خوشگذرانی نداشت، از چشم شوهر هم کم کم می‌افتاد؛ و از دور دلبری خارج و در مسیر ناگزیر و بی بازگشت مادری به فسیلی بدل می‌شد، که کمتر رابطه عاطفی با همسر برایش باقی نمی‌ماند.

زن به چشم تو گر چه خوب بود زشت باشد چون خانه روب بود

(اوحدی، ۱۳٦۲:۵۲٦)

از این رو زنان به سبب قرار گرفتن در شرایط نابرابری که هر روز بر بی توجهی و سیطره مرد و بر بیچارگی و خشم زن می‌افزود، همواره ناخشنود و تلخ رو و تندخو می‌گردیدند؛ و هرچه هوشــمند تر بودند، بیشــتر ســر به سرکشــی می‌نهادند؛ و درد

مضاعف آنجا بود، که کار به عاشق پیشگی مرد و تجدید فراش هم می‌کشید.

– مرد کردار خوب را سبب است خوب کرداری از زنان عجب است

(امیرخسرو دهلوی)(حجازی،۱۳۸۵: ٤٨)

– زنان چون آتشند از تندخویی زن و آتش زیک جنسند گویی

(رهی معیری)(جمالزاده، ۱۳۵۷: ٦٧)

– صبر بر اخلاق زنان زبد خویی ایشان فضیلتی است بی پایان و ثوابی دارد بیکران

(معراج السعاده)(همان: ٧٦)

د– بی وفایی و بی مهری زنان

از آنجا که براساس عرف جامعه ایرانی در روابط زناشویی مرد عموما درخواست کننده و زن در مقام پاسخگوینده قرار می‌گیرد؛ و چون قانون نانوشته‌ای ابراز نیاز از طرف زن با قبح همراه است؛ در امثال مردان خود را نیازمند زنان دانسته اند.

– در کوره آز مردن به که به همسران نیاز بردن (حجازی،۱۳۸۵: ۸۲)

– برای یک دمه شهوت که خاک بر سر آن زبون زن شدن آیین شیرمردی نیست (همان:۸۲)

از سوی دیگر در حالی که همواره همه روزگاران مردان بیش از زنان حریم عفاف را شکسته اند، زنان به پارسایی سفارش می‌شوند؛ و همواره در اتهام بی وفایی و بی مهری قرار می‌گیرند؛ و این بیانگر انتظار جامعه مردانه از مهر و محبت یک سویه زنان است؛ چرا که همانگونه که در مورد پارسایی گفته شد، حدیث بی وفایی مردان بسیار بیشتر از زنان شنیده شده اما چرا همان اندک بی وفایی زنان چنین بزرگ نموده و به ضرب المثل تبدیل شده؟ (کلهر، ۱۳۸۰: ۳۹) و سخنی از بی مهری مردان در میان نیست؟ – که چله زن درگذشته نرسیده، عقد زن در راه را طلب می‌دارند؛و به استناد امثال «تنبان مرد که دو تاشد، فکر زن دوم می‌افتد.»(حجازی،۱۳۸۵: ١٠٦)–

پس باز می‌توان بدین باور دســـت یافت، که هنر قلم مردان، کج رفتاری‌های مردانه را نمی‌نگاشته و در عوض خطاهای زنانه را به زیر ذره بین می‌برده است.

– وفا دادند به سگ با زن ندادند. (کلهر، ۱۳۸۰: ٤۲)

– چون نقش وفا و عهد بستند برنام زنان قلم شکستند (اسعد گرگانی)(دهخدا،۱:۱۳۸۳/۱٦۹)

– بود مهر زنان همچون دم خر نگردد آن زپیمودن فزون تر (کلهر، ۱۳۸۰: ٤۲)

– اســـب و زن و شمشـــیر وفـــادار که دیـــد؟ ابله شـــده‌ای وفا ز زن می‌طلبـــی؟ (حیدری ابهری،٤۰٦:۱۳۹۰)

اما گمان می‌رود نامهربانی و بی وفایی منسوب به زنان در گذشته، صرف نظر از اغراق‌ها و غرض ورزیها، از ستم دیگری متولد شده باشد، که بر بسیاری از زنان ایرانی رفته اســـت: شـــوهر دادن دختران جوان به مردان پیر. این ستم به آن اندازه بزرگ بوده است، که چه بسا مردان به دادخواهی زنان در این باره شعرها گفته اند.

– زن جوان را تیری به پهلو نشیند بهتر که پیری (سعدی)(ذوالفقاری،۱۳۸۵: ۷۸۳)

– زن جوونو شوهر پیر، سبد بیار جوجه بگیر(شهری، ۱۳۸٤: ۳٥٦)

– عروس جوان گفت با پیرشاه که موی سپید است مار سیاه

جوان زن چو بیندجوانی هژیر بـــه نیکی نیندیشـــد از شـــوی پیـــر (بدایعـــی بلخی) (انوری،۱۳۸٤: ۲۷٦/۱)

– که دوشـــیزه را بر تهیگاه تیراز آن خوشـــتر آیدکه ســـایدش پیر (ادیب پیشاوری)(حیدری ابهری،٤۰٦:۱۳۹۰)

هـــ– نادرستی و ناراستی زنان

انتســـاب نادرستی و ناراستی به زنان نیز به ماجرای خلقت زن در کتب آسمانی بر

می‌گردد؛ و به برداشت‌ها و کج فهمی‌های مردسالارانه و تقلید صرف از یکدیگر ؛ وگرنه این صفت به جنسیت خاصی تعلق ندارد.

–زن از پهلوی چپ شد آفریده کس از چپ راستی هرگز ندیده (جامی) (دهخدا،۲:۱۳۸۳/۹۲۱)

– چه مردی بود کز زنی کم بود چو از راستی بگذری خم بود (سعدی) (انوری،۱۳۸٤: ۳٤۰/۱)

و– تن پروری زنان

گمان می‌رود علت روا داشتن این صفت به زنان و بی اهمیت و آسان انگاشتن کار زنان در خانه نسبت به مردان در خارج از خانه، در وابستگی اقتصادی زنان به مردان بوده است؛ هرچند که اگر به مردان باشد، زایمان را هم که سخت ترین درد دنیاست، زیر سئوال می‌برند؛ و می‌گویند:

– زن اگر امثال و پار می‌زاید مرد ساعتی صد بار می‌زاید (انوری،۱۳۸٤: ٦۱۷/۱)

– نه ماه بارداری، دو سال بیداری، یک عمر تقصیرکاری (شاملو، ۱۳۷۷: ۲ /۱۱۷۲)

سبب این وابستگی اقتصادی نیز زایش و پرورش کودک توسط زن بود؛و درآمدزایی و نان آوری مردان که بدین سبب فرماندهی را به شکل یک سویه ازآن خود می‌دانستند؛ و تمایلی به ترازمندی این قدرت با زنان نداشته اند؛ اما به سبب همین خانه نشینی تحمیلی که خود بر زنان روا می‌داشتند، نیز آنان را از تحقیر بی بهره نمی‌گذاشتند؛ و هماره یک رابطه حاکم و محکوم یا رییس و مرئوس بین زن و مرد برقرار بوده است.

– نان بده. فرمان بده. (کلهر، ۱۳۸۰: ٤۸)

– وقتی خانه پر است، خانم کم خوراست. (ابریشمی، ۱۳۸۱: ۹۰)

– شیخ بر منبر و زنان بر لم بر سر دیگران کشیده قلم (اوحدی، ۱۳٦۲:۵۵۲)

– زنان را از آن نام ناید بلند که پیوسته در خوردن و خفتنند (فردوسی)(دهخدا،۲:۹۲۱/۱۳۸۳)

برخـــلاف آنچه در امثال از تن پروری زنـــان می‌آید، زنان ایرانی در دوران پیش از تاریخ و در جامعه بدوی، وظیفه سنگینی داشتند. آنان نگهبانان آتش و سازنده ظروف ســفالین و فراهم آورنده میــوه طبیعی بودند؛ و حتی بر مردها تفوق داشــتند؛ به مقام روحانیت می‌رسیدند؛ و حق داشتند شوهران متعددی برای خود برگزینند؛ و این یکی از اختصاصات نخســتین ساکنان فلات ایران بوده اســت... (علوی، ۱۳۷۷: ۱۱) هنوز هم در شــهرها و روستاهای دور و نزدیک زنان دوشادوش مردان به کارهای سخت و طاقت فرسا می‌پردازند.

ح: تحقیر و بی ارزش نمودن زنان در تشبیهات و توصیفات:

تشبیه زنان به سگ، مار، روباه، بیسیار و... در روزگاران گذشته، عنایتی است که به تکرار بر زنان شده است؛ و گاه چنان زنان را به درد آورده است،که امثالی با بار اهانت وتلخی به فراخور حال خود ساخته اند.چون این مثل: "دلم خوش است زن بگم(بیگ هستم)اگرچه کمتر از سگم."(حجازی،۱۳۸۵: ۳۲).

– زنان چون درختند سبز آشکار ولیــک از نهــان زهــر دارنــد بار(اســدی) (دهخدا،۲:۹۱۹/۱۳۸۳)

– زنان را ستایی سگان را ستا کــه یک ســگ بــه از صد زن پارســا (فردوســی) (حجازی،۱۳۸۵: ۳۲)

– برروی پزشک زن میندیش چون بود درست بیســیارت (رودکی)(انوری،۱۳۸٤: ٤۲۱/۱)

– از زن بچه شیرده چفت در اتاق هم رم می‌کنه. (حجازی،۱۳۸۵: ۱۵٦)

اما گاه تحقیر زنان و برتر دانستن مردان یا نگاه ابزاری و بی شرمانه به زن فجیع تر شـــده، این توصیفات با واژگانی شنیع و مفاهیمی غیر انسانی و مستهجن بیان می‌شود؛ و به راستی که چنین کسانی«به قول شیخ بهایی مستحق پالان و آخور و طویله هستند. » (جمالزاده، ۱۳۵۷: ۱)

– زن بیوه را برای میوه اش می‌خواهند. (انوری،۱۳۸٤: ٦۱۸/۱)

– قربون زن همسایه، هم تو آفتاب خوشگله هم تو سایه.(همان: ۸٦٤/۲)

– کسی دعا می‌کند زنش نمیرد که خواهر زن نداشته باشد. (شهری، ۱۳۸٤: ۳۵۸)

– این همه زینت زنان باشد مـــرد را... و... زینت بس (ســـعدی)(جمالزاده، ۱۳۵۷: ۷۳)

– اشتقاقش زچیست دانی زن یعنی آن... را به تیر بزن (همان:۷۳)

«جایی خواندم که فردوسی که خداوند عفت و عصمت است، در مورد ذکر عیش و نوش و بوس و کنار و وصف تن و بدن زن این بیت را سروده است:

ز راز نهانش یکی حرف بود سم آهوی رفته در برف بود »(همان:۳٤)

– گفت: بابا زنا کـــــن وزن نه پند گیر از خـــــــلایق از من نه

(اوحدی، ۱۳٦۲:۵۲٦)

زن در جایگاه دختر

دختران نیز چون زنان در نظر متقدمان ادب پارســـی، جایگاه و اقبالی ندارند. بد اخترنـــد؛ و عیب بر نژادمی آورند؛ تولدشـــان تهنیتی نـــدارد؛ و از بدو تولد میان آنها و پسران تبعیذ رخ می‌دهد؛ سبب ننگ پدرهستند؛ و می‌بایست در شوهر دادنشان تعجیل کرد؛ دختر باید با شوهر بسازد؛ با چادر سفید به خانه شوهر برود؛ و با کفن سفید باز گردد.

– پسر پادشاه است؛ و دختر کاسه گر (ذوالفقاری،۱۳۸۵: ۳۰۸)

– دختر نابوده به، چون ببود یا به شوی یا به گور (قابوسنامه)(جمالزاده،۱۳۵۷:۳۷)

– مرا به زادن دختر چه تهنیت گویند که کاش مادر من هم نزادی از مادر
(خاقانی، ۱۳٦۸: ۸۸٤)

چنین داد پاسخ که دختر مباد که از پرده عیـــب آورد بر نژاد
(فردوسی)(حجازی،۱۳۸۵: ۱٦۹)

– مرا گفت چون دختر آمد پدید ببایستمش در زمان سر برید
(فردوسی)(جمالزاده،۱۳۵۷:۲۲)

احترام و اکرام به زنان و کرنش در برابر آنها

زنان در دو جایگاه مادر و معشـــوقه همواره در ادبیات سنتی و امثال وحکم پارسی احترام و کرنش می‌شوند:

الف: زن در جایگاه مادر

زن در جایگاه مادر از نظر چند صفت در امثال به کار رفته است: به به جا آوردن حق و احترام مادر، تاکید برعشق، خیرخواهی و دلسوزی مادرانه، الگوی فرزند(دختر)بودن، زیبا دیدن فرزندخویش و.... مادران در امثال دارای ارج و قرب والا و حقیقی هستند.

– بوزینه به چشم مادرش غزال است. (حیدری ابهری،٦۹٦:۱۳۹۰)

– دامان مادر نخست آموزگار کودک است. (انوری،۱۳۸٤: ۵۲۰/۱)

– حق مادر نگه داشتن، بهتر از حج کردن است. (ابوحازم مدنی)(دهخدا،۲:۱۳۸۳/٦۹۸)

– از درختی که مام بالا رفت دخت بر شاخ نیز غیژد تفت (دهخدا،۱:۱۳۸۳/۱۲۹)

– طفل می‌ترسد ز نیش اجتجام مادر مشفق در آن غم شادکـام (مولوی)(دهخدا،۲:۱۳۸۳/۱۰۷۲)

ب: زن در جایگاه معشوقه

سراسر دیوان‌های شاعران ایرانی، شرح عشقبازی و توصیف روی و موی و مژگان معشوق است. دل ودین شان به تاراج تار مویی می‌رود؛ و عاشقـانه‌های بی همتایشان در تاریخ جهان شـــهره است. از این رو روشن است،که مردان متقدم که سایه زن را با تیر می‌زده اند؛ و همواره در بدگویی زنان بوده اند، عاشقانه‌های خود را برای همسران خانه روب خویش نگفته اند، که برای زنان دیگر (ان) ســـروده اند؛ و بقای دیوان‌های آنها همواره در گرو نظربازی‌ها بوده اســـت؛ و گرنه این‌ها همان شـــاعرانند، که زنشان اگر رخ نمی‌پوشـــید؛ و خامی می‌کرد، ســـزاوار کفن پوشیدن و جوشاندن می‌شد؛ پس این همه خوش زبانی و کرنش، این همه دوگانگی بیانگر جایگاه گرامی معشـــوق نزد متقدمان است.

– برلب بام بیا گو شه ابرو بنما روز داران رخت منتظر ماه نواند(جمالزاده،۱۳۵۷:۱۲۱)

– از دست تو مشت بر دهان خوردن خوشتر که به دست خویش نان خوردن (همان:۱۲۱)

– بـــا وصـــال او دلم را نیســـت پروای بهشـــت در چنان عیدی کســـی یـــاد آورد نوروز را؟ (اوحدی، ۱۳٦۲:۱۰۷)

و بشـــارت که در شاعران معاصر گاه مردانی مرد ظهور می‌کنند چون احمد شاملو، که سه اثر خویش را به نام همسرش می‌نامد؛ و آموزشی تمام از عشق راستین به زنی که همسر است؛ به خواننده هدیه می‌کند.

نتیجه گیری

از برآیند آنچه در این جســـتار آمد، چنین بـــر می‌آید که از آنجا که در روزگاران گذشـــته پیوســـته سه عنصر مهم قدرتمندی یعنی قلم در دســـت و زور در بازو و پول (ثروت) در جیب مردان بوده اســـت، در کشاکش و ســـتیز نابرابر فرمانروایی مردانه و

فرمانبرداری تحمیلی و سرخورده اما مستعد سرکشی زنانه، تاریخ و ادبیات ایران به دست مردان با سواد رقم خورده و جایگاه زنان بی سوادی که سد تعصبات مردانه رشد و آموزش را از آنان دریغ و عقب ماندگی را تحمیل کرد، از زاویه دید و باورمندی‌های مردسالارانه و زن ستیزانه تعیین شده است. از این رو سیمای زنان در ادبیات سنتی و امثال و حکم مگر در مواردی نادر همواره منفی است؛ اما هراز چند سده‌ای که همین زنان سرکوب شده یارای آن یافتند، که فریادی سرکشانه از ستم‌ها بزنند، بخشی از زنجیرهای روح و جسمشان را گسستند؛ و حقی از حقوق پایمال شده خود را تا به امروز واپس گرفتند. باری جان سخن آن که «تاریخ زن، شهادتی طولانی است.» (السمان،۱۳۷۷: ۱۳)

منابع

۱. قرآن کریم (۱۳۷۷)، برگردان مرحوم مهدی الهی قمشه ای، چاپ هفتم، تهران: گلی

۲.آریان پورکاشانی، منوچهر و بهرام دلگشایی (۱۳۸۳)، فرهنگ یک جلدی پیشرو آریان پور (انگلیسی– فارسی)، چاپ ۲٦، تهران: جهان رایانه

۳.ابریشمی، احمد (۱۳۷٦)، فرهنگ نوین گزیده مثلهای فارسی، چاپ اول، تهران: زیور

٤. السمان، غاده(۱۳۷۷)، غمنامه‌ای برای یاسمن ها، برگردان عبدالحسین فرزاد، تهران: چشمه

۵.اوحدی، رکن الدین(۱۳٦۲)،دیوان کامل اوحدی مراغه ای،تصحیح امیر احمد اشرفی چاپ اول، تهران: پیشرو

٦.انجوی شیرازی،سید ابوالقاسم ومحمود طریقیان (۱۳۷۱)،گذری و نظری در فرهنگ مردم، تهران: اسپرک

۷.انوری، حسن و همکاران (۱۳۸٤)، فرهنگ امثال سخن، چاپ اول، تهران: سخن

۸. بهمنیار، احمد (۱۳٦۱)، داستان نامه بهمنیاری، تهران: دانشگاه تهران

۹.پرتوی آملی، مهدی (۱۳۷٤)، ریشه‌های تاریخی امثال و حکم، تهران: سنایی

۱۰. جعفری، مسعود (۱۳۸۲)، «زنان هرچه گویند باور مدار»، مجله زنان، شماره ۹۱

۱۱. جمالزاده، سیدمحمدعلی (۱۳۵۷)، تصویر زن در فرهنگ ایرانی، چاپ اول، تهران: امیرکبیر

۱۲. حجازی، بنفشه (۱۳۸۵)، چند کلمه از مادرشوهر، چاپ اول، تهران: فرزان

۱۳. حیدری ابهری، غلامرضا (۱۳۹۰)، نان و نمک، چ ۲، تهران: محراب قلم

۱٤.خاقانی،افضل الدین بدیل بن علی(۱۳٦۸)،دیوان خاقانی به کوشش ضیاء الدین سجادی،، تهران: زوار

۱۵. دانائیان، نجمه (اسفند ۱۳۸۳ و فروردین ۱۳۸٤)، «زن در منظر انسان شناختی عرفان و ادب فارسی»، مجله ادبیات داستانی، شماره ۸۸

۱۶. دشتی، محمد (۱۳۸۸)، نهج البلاغه، چاپ پنجم، تهران: آدینه سبز
۱۷. دهخدا،علی اکبر (۱۳۷۷)، لغت نامه، چاپ دوم از دوره جدید، تهران: دانشگاه تهران با همکاری روزنه
۱۸. ---------- (۱۳۸۳)، امثال و حکم، چاپ۱۲، تهران: امیرکبیر
۱۹. ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۵)، داستان‌های امثال، چاپ۲، تهران: مازیار
۲۰. ستاری، جلال (۱۳۸۰)، سیمای زن در فرهنگ ایران، چاپ ۳، تهران: مرکز
۲۱. سعدی، مصلح الدین (۱۳۶۲)، کلیات، تصحیح محمدعلی فروغی، چاپ۲، تهران: امیرکبیر
۲۲. شاملو، احمد و آیدا سرکیسیان (۱۳۷۷)، کتاب کوچه، تهران: مازیار
۲۳. شبستری، محمود (۱۳۶۸)، گلشن راز، تصحیح صمد موحد، تهران: طهوری
۲۴. شکورزاده بلوری، ابراهیم (۱۳۸۰)، دوازده هزار مثل فارسی و سی هزار معادل آنها، مشهد: آستان قدس رضوی
۲۵. شمیسا، سیروس (۱۳۷۶)، داستان یک روح، چاپ ۳، تهران: فردوس
۲۶. شهری، جعفر (۱۳۸۴)، قند و نمک (ضرب المثل‌های تهرانی به زبان محاوره)، چاپ۶، تهران: معین
۲۷. شهشهانی، سهیلا و همکاران (۱۳۷۴)، اینجا ایران – من زن (نام و یاد زنان در رشته‌های علوم انسانی و هنر)، چاپ اول، تهران: مدبر
۲۸. علوی، هدایت اله (۱۳۷۷)، زن در ایران باستان، چاپ اول، تهران: هیرمند
۲۹. عوفی، سدید الدین (۱۳۵۳)، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، تصحیح امیربانو کریمی و مظاهر مصفا، تهران: بنیاد فرهنگ ایران
۳۰. غزالی، محمد (۱۳۶۱)، نصیحه الملوک، تصحیح جلال الدین همایی، تهران: هما
۳۱. کلهر، سمیرا (۱۳۸۰) « زن در ضرب المثل» مجله کتاب ماه هنر (آذرودی)، شماره ۳۹ و ۴۰

۳۲. محمد حسین زاده، عبدالرضا و محمد بصیری (۱۳۸۸)، «بررسی جنسیت در ضرب المثل‌ها با توجه به آیات و احادیث»، مجله مطالعات اجتماعی روان شناختی زنان، سال ۷، شماره ٤، ویژه حقوق و ادبیات

۳۳. مروود، جیمز (۱۹۱۳)، دیکشنری آکسفورد کوچک لاتین، چاپ اول، آمریکا

۳٤.معانی، ایرج(۱۳۸۵) خدا زن را کامل آفرید، تهران: چاپخش،

۳۵. مهریزی، مهدی (۱۳۸۲)، شخصیت و حقوق زن در اسلام، تهران: علمی و فرهنگی

۳٦. نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳٦۳)، سبغه حکیم نظامی، تصحیح وحید دستگردی، ۳ جلد، تهران: علمی

۳۷. هبله رودی، محمدعلی (۱۳٦۹) کلیات شیرین حکایت جمع التمثیل، تهران: مروی

۳۸.یزدانی، زینب (۱۳۷۸)، زن در شعر فارسی(دیروز–امروز)، چاپ دوم، تهران: فردوسی